

به هوش و شیطنت فیلمساز قانع نیستم

مرهم / علیرضا داوودنژاد / ۱۳۸۹

چاپ شده در : ماهنامه سینمایی فیلم

زمان انتشار : نیمه اردیبهشت ۱۳۹۰

یک نگرش و اظهار نظر کاملاً سلیقه ای و البته مبتنی بر استدلال دارم که دو سه سالی است همه جا مطرحش می کنم: تماشاگران پیگیر سینمای ایران، کسانی که می پندارند حدود و مقیاس ها و ظرفیت های این سینما را می شناسند، از یک منظر به دو گروه کلی تقسیم می شوند: آنهایی که فیلم قبلی داودنژاد یعنی تیغ زن (۱۳۸۶) را تا آخر - تأکید می کنم که تا آخر - دیده اند و آنها که ندیده اند! بی منطقی، ازهم گسیختگی، بی ربطی، قباح و جنون آمیزی این فیلم، نه از نوع هنرمندانه اش مانند دختردایی گمشده مهرجویی یا بهشت از آن تو خود داودنژاد، بلکه از نوع دقیقاً هردنبیلی و هشت در هفتی اش، به مرزهایی می رسد که فقط یک بیننده پرتاقت می تواند با تماشای کامل فیلم، باور کند چنین چیزی هم ممکن است در این سینما ساخته شود و روی پرده بیفتد. در این اوضاع، سه سال بهد از آن فیلم، بدیهی است که وقتی داودنژاد با کمتر از نصف توانایی های اصلی اش فیلم معقول و سنجیده و دردمند و واقع نمایی چون مرهم می سازد، باید از همه سو تأیید و تحسین شود. وگرنه، مرهم که سقف صعود او نیست و نبوده و نخواهد بود.

نکته این است که چه در نمونه ای مانند تیغ زن که آدم در طول تماشایش شک می کند بیدار است و دارد واقعاً چنین فیلمی را با این همه دیوانه بازی می بیند و چه در نمونه های دوست داشتنی و اثرگذاری مانند بچه های بد، دو خصلت اصلی فردیت و کار سینمایی داودنژاد یعنی هوش سرشار و شیطنت همه جانبه اش در خلق آدم ها و موقعیت ها و بیش از آن، در ساختمان تکنیکی و روایی فیلم، آشکار است. داودنژاد از معدود سینماگران ایرانی و در نسل خود، تقریباً تنها سینماگری است که می تواند برخوردها و ادبیات محاوره ای و معصومیت ها و گناهکاری های نسل های بعدی و بعدی خود را به درستی، با رعایت جزئیات واقع نمایانه و با ریتم و آهنگ بسیار نزدیک به عینیت واقعی، جلوی دوربین بازآفرینی کند و هم تر آن که در دستیابی به این نتیجه، از بازیگوشانه ترین شیوه های فیلمبرداری با دوربین سیال روی دست، تدوین با جامپ کات های مداوم و انرژیک و ساختار روایی پر از شیطنت و جا به جایی و حذف و برگشت استفاده می کند.

به این معنا، او امروزی تر و سرحال تر از اغلب هم نسلان خود به نظر می رسد (حتی تصور چنین بازیگوشی ها و نوآوری هایی در فیلم های فریدون جیرانی، مهدی فخیم زاده یا سیروس الوند، دور از ذهن است). در مرهم نیز برخی از این ویژگی های کار او دوباره و بعد از سال ها، به شکلی پذیرفتنی و دلنشین به کار رفته اند.

اما فقط می خواهم بگویم این ذوق زدگی ندارد. برای داودنژاد این یک برش کوچک از زندگی و مناسبات فردی و اجتماعی یک نوه معتاد به مواد مخدر صنعتی و ساختگی با مادر بزرگ، هم نسلان، خانواده و جامعه اش است؛ با اجرایی خوش آهنگ و پایانی بسیار حساب شده که در واقع با تبدیل یک تمهید تکنیکی (دور شدن دوربین از آدم های اصلی) به یک مفهوم ضمنی (بی سرانجامی و نافرجامی موقعیت نوه/طناز طباطبایی در بهترین بازی کارنامه تازه جدی شده اش) به دست می آید. اما دستیابی به این نتیجه، برای داودنژاد چندان دشوار نبوده و بسیار فراتر رفتن از این برش «کوچک» و داستان متمرکز، دور از دسترس نخواهد بود. من به این قانع نیستم و مشتاقانه منتظر دستاوردهای فراتر او می مانم. مرهم فقط یک «شروع مجدد» است. بازی ادامه خواهد داشت و جدی تر و شیطنت آمیزتر هم خواهد شد.